

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی^۱

سال دوازدهم - شماره سوم - پاییز ۱۳۹۸ - شماره پیاپی ۴۵

بررسی محتوای اخلاقی و تعلیمی در نثر ادبی دوره پهلوی

(ص ۱۹۵ - ۲۱۶)

ابوالقاسم بهزادی^۲، عنایت‌الله شریف‌پور^۳ (نویسنده مسئول)،

محمدصادق بصیری^۴

تاریخ دریافت مقاله: بهار ۹۷

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: تابستان ۹۷

چکیده

نگرش هر نویسنده‌ای درباره مضامین تعلیمی نقش برجسته‌ای در کیفیت بیان و انتقال این مضامین به مخاطب دارد. از آنجا که تاکنون درباره محتوای اخلاقی و تعلیمی نثر ادبی دوره پهلوی، مقاله و تحقیق مبسوطی به صورت مستقیم صورت نگرفته است، در این پژوهش، بر اساس روش کتابخانه‌ای و سندکاوی، محتوای اخلاقی و تعلیمی برخی آثار ادبی دوره پهلوی در چارچوب تحلیل و دسته‌بندی، بررسی میشود. سؤال اصلی این تحقیق، این است که بسامد محتوای اخلاقی و تعلیمی در نثر ادبی دوره پهلوی بر چه اساس است و بیشترین تأکید این نویسندگان بر چه مضامین تعلیمی است؟ یافته‌های تحقیق نشان میدهد که در نثر دوره پهلوی اول و دوم، بیشترین تأکید نویسندگان متعهد، بر تعلیمات دینی است ولی در دیگر تعلیمات، این بسامد، متفاوت است؛ با این توضیح که نویسندگان دوره پهلوی اول، بعد از تعلیمات دینی، تعلیمات اجتماعی سپس تعلیمات انسانی را مدنظر قرار داده‌اند در حالی که نویسندگان دوره پهلوی دوم، بعد از تعلیمات دینی، تعلیمات انسانی و در نهایت اجتماعی را در نثر خود متجلی کرده‌اند.

کلمات کلیدی: ادبیات تعلیمی، نثر فارسی، مضامین اخلاقی و تعلیمی، دوره پهلوی.

۱ - تمام مجلات علمی پژوهشی کشور از ابتدای سال ۹۸ به دستور وزارت علوم به مجلات علمی تغییر نام داده‌اند

۲ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید باهنر (abolqasembhezadi@gmail.com)

۳ - دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه باهنر (E.sharifpour@mail.uk.ac.ir)

۴ - استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه باهنر (basiri@mail.uk.ac.ir)

۱- مقدمه

نثر فارسی، همواره در طول تمام ادوار تاریخی خود، محمل اندیشه‌های ناب اخلاقی و بستر مناسبی برای تعلیم و تربیت نسل آینده بوده است؛ این بُعد از کارکرد نثر فارسی، در حیطه ادبیات تعلیمی جای دارد؛ درباره ادبیات تعلیمی، تعاریف گوناگونی بیان شده است؛ برای مثال « نوشته‌هایی که هدفشان، آموزش چیزی به خواننده یا مخاطب باشد. بنابراین تعریف، تمامی نوشته‌های دینی، اخلاقی، حکمی، انتقادی، اجتماعی، سیاسی، علمی، پندنامه و حتی متونی که به آموزش شاخه‌ای از علوم و فنون یا مهارت‌ها میپردازند، ادبیات تعلیمی هستند.» (فرهنگنامه ادب فارسی، ج ۲، ۴۴)

«منظور از ادب تعلیمی، ادبیاتی است که نیکی انسان را در بهبود منش اخلاقی او میدانند و هم خود را متوجه پرورش قوای روحی و تعلیم اخلاقی انسان میکنند.» (جستارهایی در ادبیات تعلیمی، ۹). پرسش اصلی این تحقیق نیز این است که کدام محتوای اخلاقی و تعلیمی در نثر دوره پهلوی برجستگی ویژه‌ای دارد؟ در این پژوهش، این نوع محتوا با ذکر نمونه‌هایی مورد بررسی قرار می‌گیرد و بسامد هر کدام نیز مشخص می‌شود.

۲- پیشینه تحقیق

در زمینه ادبیات تعلیمی، تحقیقات گسترده‌ای صورت گرفته است ولی تاکنون در زمینه بررسی محتوای اخلاقی و تعلیمی نثر پهلوی اول و دوم هیچ مقاله و تحقیقی به صورت مستقیم و مبسوط انجام نشده است.

۳- ضرورت انجام دادن تحقیق

نثر دوره پهلوی را معمولاً با مضامین اجتماعی، سیاسی و انتقادی می‌شناسند و کمتر به این بُعد از محتوای آن پرداخته شده است؛ به طوری که در این دوره، نثر ادبی فارسی مملو از مضامین اخلاقی و تعلیمی است که رواج آنها، نقش بسزایی در بستر فرهنگی کشور دارد همچنین از آنجا که تحقیقی مبسوط و دانشگاهی در زمینه نثر تعلیمی در این برهه زمانی (دوره پهلوی)، تاکنون به صورت مستقیم صورت نگرفته است، با انجام دادن این تحقیق، قسمتی از حیات ادبی کشورمان در زمینه ادبیات تعلیمی بررسی می‌گردد و جلوه‌های تعلیمی در آثار نویسندگان این دوره مشخص می‌شود.

۴- روش تحقیق

این پژوهش، اطلاعات خود را با استفاده از روش کتابخانه‌ای و سندکاوی جمع‌آوری کرده است سپس با استفاده از روش تحلیل محتوا از نوع کیفی، به تجزیه و تحلیل داده-

های خود پرداخته و سرانجام با روش توصیفی - تحلیلی، یافته‌های خود را ارائه کرده است؛ پس از تعیین جامعه آماری و انتخاب نویسندگانی که آثار آنان، تبلوری از ادبیات تعلیمی دارند، به روش استقرای تام در آثار آنان جست‌وجو کرده‌ایم و پس از تعیین حوزه‌های موضوعی در ارتباط با نثر تعلیمی، به تعیین زیرفصل‌های هر یک پرداخته‌ایم؛ آنگاه با استفاده از برگه‌های یادداشت، داده‌های آثار مورد نظر را استخراج و طبقه‌بندی کردیم.

۵- بحث

نثر فارسی در دوره پهلوی اول، تحت شرایط حکومتی ادامه حیات میدهد و از حالت مردمی دوره قبل از خود، فاصله میگیرد. بنابراین «به طور کلی در ادبیات سالهای (۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰)، انتقاد اجتماعی ادبیات مشروطه، جای خود را به خرده‌گیریهایی احساساتی از اخلاقیات ناپسند فردی میدهد و میهن‌پرستی گذشته‌گرا، جایگزین میهن‌دوستی پیشرو میشود. فشار سانسور رژیم، از رشد ادبیات داستانی ایران جلوگیری میکند و روزنگریهای رمانتیک و حزن‌آلود، جایگزین گزارشهای خشمناک و طنزآمیز داستانهای دوره مشروطه میشود.» (صد سال داستان‌نویسی در ایران، ۷۹). با این حال، نویسندگان عصر پهلوی اول، دارای گرایش‌های مختلف فکری بودند به طوری که به دلیل شرایط جامعه و حکومت، به چندین دسته قابل تقسیم هستند که برجسته‌ترین آنها عبارتند از: (۱) گروهی که طرفدار حاکمیت بودند و به مسأله تجدد و هواخواهی از حکومت ارزش قائل بودند و در راستای تقویت حکومت دست به قلم میشدند. (۲) گروهی که به تحقیقات ادبی و تاریخی تمایل داشتند. (۳) گروهی که مروج بی‌مذهبی و مخالف با برخی از احکام دین بودند. (۴) گروهی که مخالف جریان حاکم بر جامعه بودند و آثارشان رنگ انتقادی دارد که نمود اغلب مضامین تعلیمی و اخلاقی را باید در ادبیات این نویسندگان جست و جو کرد که این افراد هرگز تابع شرایط نبوده و مخالف با اغلب جریان‌های حاکم بر زندگی اجتماع هستند. در نثر نویسندگان این گروه، تیپها و شخصیت‌هایی از کارمندان و افرادی که از نظر اخلاقی منحرف شده‌اند، مطرح میشود که قصد نویسنده، هم نوعی انتقاد از انحرافات اخلاقی است و هم نتیجه‌گیری اخلاقی که در ورای نثر خود به این آموزه‌های اخلاقی و تعلیمی پردازد. بنابراین میتوان گفت که به طور کلی، شرایط جامعه حکم میکند که این نویسندگان نثر خود را مزین به چنین مضامینی کنند. نثر ادبی فارسی پس از شهریور ۱۳۲۰ برون‌گراست و مشخصه اصلی آن نیز گسترش همه جانبه داستان‌پردازی است با محتوای بیان اوضاع نابسامان و تأسفبار فردی و اجتماعی که برگرفته از زندگی مردمان معاصر بود مانند آثار

صادق هدایت، جلال آل احمد، صادق چوبک. اغلب نویسندگان نثر دوره پهلوی دوم به دلیل فضای باز سیاسی و به دور از تنشهای خفقان، روی به نوشتن رمانهای اجتماعی می‌آوردند که اغلب، متأثر از مسلکهای اجتماعی و با جهت‌گیریهای عقیدتی و تمایلات مبارزاتی هستند. بنابراین مضامین اخلاقی این دوره، حاصل دنیای آرمانی نویسندگان است که آرزوهای خود را در قالب این مضامین به تصویر میکشند. در این دوره نویسندگان، اغلب نسبت به اجتماع متعهد هستند و راحت‌تر به بیان اندیشه‌های خود می‌پردازند به طوری که در فضای باز اندیشه، گاهی تصویری از جامعه مذهبی را ارائه میدهند و داستانهای مبارزه-جویانه دارند که هر کدام حاوی مضامین و آموزه‌های اخلاقی و تعلیمی هستند. هر چند که این روند با فراز و نشیبهایی همراه بوده است اما رواج چنین آموزه‌هایی و جلب مخاطب به سوی خود، یکی از دغدغه‌های اساسی نویسندگان متعهد و مسئول بوده است. به هر حال در هر دوره‌ای انحطاط اخلاقی وجود دارد و نوع انحطاط اخلاقی را اوضاع هر دوره‌ای رقم می‌زند و عناصر انحطاط اخلاقی نیز به صورت عناصر ثابت در هر دوره‌ای نیستند و این وظیفه نویسنده است که افکار والای خود را متناسب با شرایط اخلاقی دوره خود وفق دهد. برخی از نویسندگان دوره پهلوی، جدای از توجه به اوضاع جامعه خود، جهت ساختن جامعه رؤیایی خود، دست به نشر افکار والای انسانی می‌زنند. برخی نیز میکوشند که اخلاقیات در یک جامعه از بین نرود و در راستای تقویت آنها، به صورت مکرر، مضامین اخلاقی را به مخاطب گوشزد میکنند. در ادامه، مهم‌ترین این مضامین را در هر دوره‌ای به صورت مجزاً دسته‌بندی و مورد تحلیل قرار میدهیم.

۶- برجسته‌ترین مضامین اخلاقی و تعلیمی در نثر ادبی دوره پهلوی اول

۶-۱- تعلیمات دینی

۶-۱-۱- توجه به پرورش روح و جسم

یکی از نیازهای انسان برای رسیدن به درجات والای معنوی و سیر مراحل تکامل انسانی، حفظ نشاط روحی و بدنی است. نشاط روحی و جسمی در گرو یکدیگرند و زمانی که این دو بُعد مورد پرورش واقع شوند، فرد در زندگی، راه مستقیمی در پیش دارد. محمد حجازی در انتخاب بهترین روش زندگی نیز، توجه به روح و جسم را مد نظر دارد:

« انتخاب بهترین روش زندگی، با شما یا به دستور استاد و هادی شماست ولی روش خود را به چهار قسمت کنید؛ اول رفتار با خود و دیگران، دوم، تن، سوم، تهیه وسیله

معاش از راه راست، چهارم، مشغولیات مفید و پسندیده‌ای که دل شما را دائم گرم کند و روانتان همیشه شاداب باشد.» (اندیشه، ۶۵)

« تنبلی و کاهلی، کار بیهوده کردن و حرف بیهوده زدن است. از عیشهای پرهیاهو بهره‌یزید که روح را خسته و پژمرده میکند لکن همیشه در دلتان خندان باشید چون بهترین راه را در زندگی پیش گرفته‌اید، باقی از اختیار شما بیرون است.» (همان: ۵۱)

حجازی تربیت روان را از هنرهای زیبا میداند: « روان را باید به تربیت، زیبا کرد و گرنه زمین هر قدر مستعد باشد، اگر پرورش نبیند، بر نمیدهد. تربیت روح، تنها از هنرهای زیباست.» (آینه، ۳۲۳)

این افراد که به بُعد روحانی خود توجه خاصی دارند، این‌گونه نشاطی دارند: « آنها که وادی زندگی را با پر و بال معنی می‌روند، از این همه بالا پریدن، ترس ندارند. آن قشنگیها و زیباییه‌ها و خوبیهایی را که دیگران در خاک می‌جویند و نمی‌یابند، آنها در آسمان پی میکنند و در آغوش میکشند.» (همان: ۴۱۰)

و به این نتیجه میرسند که: « آن جهان، یکسره نیکی و عیش و صفا است. در آن‌جا زندگی همه شعر و صنعت و زیبایی است آن‌جا میفهمیم برای چه خلق شده و چرا زنده-ایم، رمز خلقت و لطف کردگار از آن احوال خوش آسمانی بر ما آشکار خواهد شد.» (همان: ۵۲۹)

بنابراین میتوان گفت که یکی از راه‌های ایجاد نشاط در یک جامعه، توجه به احوال روحی و معنوی آحاد ملت است: « هیچ سیاست و اقتصادی، بدون توجه به احتیاجات روحی و معنوی، قادر به تأمین آسایش و سعادت جامعه نخواهد بود.» (نسیم، ۵۲)

۶-۱-۲- پاکدامنی و عفاف

اولین خصوصیت اخلاقی یک هنرمند، باید تقوی و پاکدامنی باشد تا بتواند الگوی مناسبی برای مردم باشد: « چیزی که روشن است، هنرپیشه زن یا مرد همچنان‌که ارزش و مقام حقیقی خود را در جامعه میشناسد، میداند که این ارزش و مقام در وجود او، به فلز جوهردار و فسادناپذیری بستگی دارد که نامش تقوی است. این تقوی که در زن، بر محور عفت و نجابت اخلاقی دور میزند، در حکم همان چوبی است که بندباز را روی طنابش نگه میدارد.» (شوهر آهو خانم، ۱۰۵)

تشویق افراد به رعایت حجاب در جامعه‌ای که از طرف حاکم، مجبور به کشف حجاب شده‌اند، کاری سخت است که نیاز به حس شجاعت و غیرت می‌خواهد: «در حقیقت هیچ

چیز به نظر من مقبولتر از این نیست که زن، چارقد به سرش ببندد. موهای زن از همه جای بدن او به مرد، نامحرم‌تر است.» (همان: ۲۰۴)

محمد مسعود، رعایت عفاف و پاکدامنی را برای زن و مرد، یکسان دانسته و همواره آنان را به رعایت آن تشویق میکند: «من یقین دارم همان قسم که وقتی زن با مرد غیري ملاقات کرد، جامه نجابت از اندامش خارج میشود، مرد هم به معاشرت زن نانجیب، در صف فواحش قرار خواهد گرفت.» (در تلاش معاش، ۳۱)

محمد مسعود، با تعریف از زنان عفیف و عشقهای پاک و نقد آلودگی افراد، اعم از زن و مرد به فحشا، مروج فضایل اخلاقی در فرهنگ اسلامی کشور است: «جمیع فضایل اخلاقی و لطایف عشق پاک و بارگاه رفیع عفت و کمالات بشری و نورانیت افکار و احساساتی که زن را تا جایگاه فرشته، بالا برده و طهارت را تا درجه پرستش، شرط لایزال ملکات انسانی قرار داده است، در این محوطه کوچک، غرق و منهدم شده، یک انسانی با تمایل شهوانی که به رذالت نزدیک و به سفالت، نزدیک‌تر است، ما را از قیود عفاف و نظامات جاریه بشری، معاف و در صف تاریک حیوانیت، جلوه‌گر ساخته است.» (اشرف مخلوقات، ۶۵)

از نظر وی، لزوم پای‌بندی به عفت، تکلیف ویژه زنان نبوده و مردان نیز مکلف به حفظ گوهر عفاف هستند: «این عادت زشت غلط و مزخرف اجتماعی که مرد را از قید عفت و عصمت، معاف کرده است، وجدان مرا ساکت نخواهد نمود؛ زیرا میدانیم؛ بی‌عصمتی، بی‌عفتی است؛ از اینکه عامل آن، مرد یا زن باشد، در ماهیت آن، ابدأ تأثیر و تغییری حاصل نخواهد شد.» (در تلاش معاش، ۶۰)

۶-۱-۳- حسادت

یکی از زشت‌ترین و قبیح‌ترین خصلتهایی که در جامعه انسانی، جامعه ایمانی را از تن افراد کم‌ظرفیت و زیون درمی‌آورد، داشتن خصلت ناپسند حسادت است؛ افرادی که زیر چنین سایه‌ای بر وجودشان، احساس خنکی میکنند، دلشان از موفقیت دیگران پژمرده میشود زیرا چنین افرادی خود توانایی رسیدن به چنین درجات پسندیده‌ای را ندارند. خداوند در آیه ۱۲۰ سوره آل عمران درباره افراد حسود میفرماید: «إِنْ تَمَسَسْتُمْ حَسَنَةً تَسُوهُمْ وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ؛ اگر خوبی به شما رسد، آنان را غمگین سازد و اگر بدی به شما رسد، آنها بدان شادمان میشوند و اگر (در برابرشان) صبر کنید و پرهیزکار باشید، حيلة بدخواهانه آنان، هیچ آسیبی به شما نرساند؛ همانا خداوند به آنچه انجام میدهند، احاطه دارد.»

محمد حجازی در نثر داستانی خود در این باره چنین بیان کرده است: «آری! حسادت، از عجز و زبونی است و زبون، کسی که هنوز عشق و استعداد خود را پیدا نکرده و به راه سعادت نیفتاده است.» (اندیشه، ۱۸۱). همان‌طور که افراد حسود، با لطمه زدن به دیگری، ابزار خشنودی را برای خود رقم میزنند، به رغم آنها، در این سرای سپنج نیز خردمندان و فرزانه‌گانی با این توصیف وجود دارد: «جان فرزانه‌گان از غم دیگران میسوزد. اما از این سوختن، فروزانتر و پاکتر میشود و دنیا را چون شمعی که هر دم مددی بگیرد، روشن‌تر میکند.» (همان: ۱۷)

۶-۱-۴- اصرار بر خطا

«اگر در خطای خود لجاج بورزیم، آن وقت است که ابلیس وار مستوجب لعنت ابدی خدا هستیم.» (همان: ۱۰۲)

۶-۱-۵- شکر نعمت

انسان نباید به آنچه در دست دارد، مغرور شود و به آنچه ندارد، غبطه بخورد؛ انسان واقعی در هر حال شکرگزار خداست. چون شکر الهی نیز سبب‌ساز رزق و روزی نیز میشود. چه بسا افراد به خاطر نداشته‌هایشان نیز خدا را شکر میکنند و در نهایت اگر به صلاحشان باشد، به هر چه بخواهند، میرسند.

«بندگان باید به داده‌ها و همچنین نداده‌های خدا، هردو به یکسان شکر کند.» (شوهر آهو خانم، ۵۱۶).

۶-۱-۶- پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک.

در سراسر گاتها و همچنین سایر قسمتهای اوستا، این سه موضوع، که اساس دین زرتشتی را تشکیل میدهند، تکرار شده است. این سه، مرحله تکامل اخلاقی انسان هستند. در دین اسلام نیز عمل صالح و قول احسن نیز بر مبنای ایمان و عقیده بنا شده است. «آخرین آرزوی ما، پندار زیبا، گفتار زیبا و کردار زیبا خواهد بود چون زیبایی و نیکی، یکی خواهد بود.» (آیین، ۳۲۲)

۶-۱-۷- غیبت

خداوند در سوره حجرات آیه ۱۲ میفرماید: *وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ؟* بعضی از شما غیبت بعضی دیگر را نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد که کراهت دارد.»

« از خواهشهای کودک نفس، غیبت، از همه گرانتر تمام میشود چنانکه گاهی آن را به قیمت زندگی میخریم.» (اندیشه، ۱۹۵)

۶-۱-۸- مبارزه با نفس اماره

در قرآن مجید، سوره یوسف، آیه ۵۳ دربارهٔ نفس اماره چنین آمده است: «وَمَا أُبْرِيْ نَفْسِيْ اِنْ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسَّوْءِ اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيْ اِنْ رَبِّيْ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ» و من (خودستایی نکرده و) نفس خویش را از عیب و تقصیر مبرا نمیدانم، زیرا نفس اماره، انسان را به کارهای زشت و ناروا سخت و امدارد جز آنکه خدای من رحم کند که خدای من بسیار آمرزنده و مهربان است. "نفس اماره که انسان را به سوی زشتیها سوق میدهد، اگر با عقل و ایمان مهار نشود، انسان، یکباره سقوط میکند. در این دوره نویسندگانی داریم که در آثارشان درباره مبارزه با هوای نفس، مطالبی نوشته‌اند. صادق هدایت در این باره چنین بیان میکند: «و مشایخ طریقت، نفس را سگ خوانده‌اند در تنده که به زنجیر ریاضت مقید باید داشت و مدام از رها شدن او برحذر باید بود ولی سالک نباید که به خود غره شود و راز نهران را با مردم نادان به میان آرد بلکه لازم باشد که در هر مشکلی با مرشد خود مشورت نماید.» (سه قطره خون، ۱۳۶)

۶-۱-۹- مرگ اندیشی

مرگ و مرگ‌اندیشی، از موضوعاتی است که نویسندگان، همواره آدمی را به اندیشیدن به آن، فرا میخوانند. به طوری که مرگ نیز مانند دیگر نعمتهای الهی است که فقط یک‌بار نصیب آدمی میشود؛ پس چه خوب است که همیشه برای دریافت چنین نعمتی آماده باشیم: «آماده برای مرگ بودن، زندگی را شیرین میکند.» (چمدان، ۱۵۷)

وقوع مرگ، مترادف با وقوع واقعیت و زوال موهومات است: «تنها مرگ است که دروغ نمیگوید! حضور مرگ، همهٔ موهومات را نیست و نابود میکند. ما بچهٔ مرگ هستیم و مرگ است که که ما را از فریبهای زندگی نجات میدهد و در ته زندگی، اوست که ما را صدا میزند و به سوی خودش میخواند.» (بوف کور، ۹۵)

مرگ، از دیدگاه صادق هدایت، مترادف با خوشبختی و نعمت الهی است: «به نظرم می‌آمد که مرگ، یک خوشبختی و یک نعمتی است که به آسانی به کسی نمیدهند.» (زنده به گور، ۱۴)

صادق هدایت در جای دیگر، چنین می‌پندارند که میل انسان به سوی مرگ، از ابتدای تولد تا پایان عمر، همواره همراه انسان است: «همیشه عشق و مرگ با هم توأم است.

همیشه بشر در عین اینکه به اسم جنگ و مبارزه زندگی کوشیده، در حقیقت خواستار مرگ بوده. امروزه آزاد شده و با وجود اینکه همه وسایل زندگی راحت برایش فراهم است، ولی باز هم میل مرگ در بشر کشته نشده بلکه قویتر شده و یک جور القای خود به خود و عمومی شده، به طوری که همه مردم با بی طاقتی آرزوی نیستی دسته جمعی را میکنند و برای جنگ میکوشند. این، نتیجه منطقی وجود آدمیزاد است.» (سایه روشن، ۳۵)

۶-۲- تعلیمات انسانی

۶-۲-۱- عشق و محبت

نویسندگان عصر پهلوی، گاهی در بین آثار خود به اقتضای فضای حاکم بر نثر داستانی خود که روابط اجتماعی افراد را بیان میکنند، به بیان موضوعاتی میزنند که دو حالت دارند؛ یا جای آنها در جامعه و روابط بین افراد خالی است و یا اینکه به طور برجسته وجود دارند؛ بی شک آنچه بیان میشود و جای آن خالی است، خوبیها و فضائل اخلاقی است و آنچه وجود دارد و تکرار میشود، نواقص و زشتیها است. عشق و محبت، از مواردی است که در بین روابط افراد وجود ندارد و نویسندگان سعی در تقویت آن در مخاطب دارند. عشق و محبت، لازمه زندگی زیباست و نبود آن، دلها را سنگ میکند؛ از قدیم، باور همگی بر این است که همراه عشق، رنج و محنت است. عاشق واقعی هدف تیر بلا است و باید در هر کاری به خدای تعالی تکیه کند. «اگر عاشقی، به گفته شاعر، دل نشانه تیر بلا کن. اگر عارفی، جان، سپر محنت قضا کن. اگر بنده‌ای، به هر چه او کند، رضا کن و در همه حال اعتماد به خدا کن.» (شوهر آهو خانم، ۵۱۶)

گاهی اوقات نباید هر کاری را که انجام میدهیم، آن را از سر عشق ورزی بدانیم: «مردان خودخواه، همیشه دلشان میخواهد رفتارشان هرچقدر هم ناپسند باشد، خوب قلمداد شود اما عشق و خودخواهی، دو چیز نامتناسبند.» (همان)

کسی که باعث ایجاد صلح و دوستی میگردد، هدایت کننده است: «اگر جوانمردی، حجاب تکبر را از خاطر دشمنان برگیرد و آرزوی صلح و دوستی را از دلی به دل دیگر برساند، دروغ نگفته و ناروا نکرده؛ بینایی است که نابینایان را به راه راست رهنمون گشته.» (اندیشه، ۱۸)

عشق، مایه روشنایی قلب و روح انسان است: «لیکن کسی که تاریک خانه عمرش، فاعد روشنایی عشق باشد، کلمه و مفهوم دوست داشتن در قاموس لغاتش یافت نشود، مرگ او

قطعی است. اصلاً او مرده است. زیرا روحی که از نور محبت عاری باشد، ظلمت محض است.» (در تلاش معاش، ۴۵)

عشق و محبت، به طور ذاتی در وجود هرکسی نهفته است و این ما هستیم که باید آن را پرورش دهیم و گرنه رو به زوال و پژمردگی میرود: «یکی از نیازهای طبیعی ما، این است که دوست بداریم و محبوب دیگران باشیم. دوستی، آبی است که گلزار دل را سیراب میکند، دل، بی‌دوستی، زود پژمرده و خشک و سخت میشود. کسی که از نعمت محبت و دوستی خود را محروم میکند، مثل کسی است که از روشنی روز فرار کند و در جای تاریکی پنهان شود. چندی نمیگذرد که دیگر، چشمش به نور خورشید باز نخواهد شد و باقی عمر را محکوم به تاریکی خواهد بود.» (اندیشه، ۳۸)

«تندرستی را با پرهیز و ورزش میتوان به دست آورد، تنگدستی را با کار و قناعت میشود درمان کرد، دوستی را خدمت و محبت ما به دست می‌آورد، احترام را رفتار پسندیده‌ما ایجاد میکند.» (همان: ۶۰)

اولین درسی که میتوان به کودکان آموخت، عشق و محبت است: «پیش از آنکه سایر علوم را به کودکان جهان بیاموزند، واجب است که انسان دوستی و مهربانی را به آنان تعلیم دهند.» (نسیم، ۵۴)

۶-۲-۲- خوشبختی

خوشبختی، همیشه در ثروت و ظاهر نیست؛ آنچه زندگی را زیبا میکند، آرامشی است که بر زندگی سایه میندازد. این آرامش میتواند حتی با کمترین امکانات زندگی شکل گیرد: «باید دانست که هرچه آرایش زندگانی زیاد میشود، خوشبختی و آسایشش کم و هرچه زندگانی بی‌آرایش میگردد، خوشبختی، زیادت میشود.» (شهرناز، ۵۸-۵۹)

«زیبایی و پول، دو چیزند که همیشه انسان را خوشبخت نمیکند.» (شوهر آهو خانم، ۴۷)

۶-۲-۳- ابن‌الوقت

در تصوف، از ویژگیهای صوفی این است که فرصت را از دست ندهد و به انجام وظایف بپردازد و به گذشته و آینده توجهی نداشته باشد. مولوی در دفتر اول مثنوی و معنوی، ذیل بخش ششم در این باره چنین میفرماید:

«صوفی، ابن‌الوقت باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق»

«سهم هر روز، تکلیف و کار یک‌روزه بیش نیست؛ خاطر خویش را به تشویش موهوم فرسوده نسازیم. باید روزانه زیست همان‌طور که غذای فردا را نمیخوریم، بار فردا را هم نباید برد. سختی نیامده، بسی صعب و مخوف مینماید، نباید از آن استقبال کرد؛ اگر آمد، باید آن را به خوشدلی و بی‌باکی پذیرفت. چه هرچه ما خندان تر و بی‌پروا تر باشیم، او کوچکتر و بی‌آزارتر میشود.» (اندیشه، ۲۶)

۶-۲-۴- ایثار

ایثار و فداکاری باید همیشه در ذات هر انسانی وجود داشته باشد. داشتن حس ایثارگری در زندگی، ارزش انسان را دوچندان میکند و باعث شیرینی زندگی میشود: «شماها نمیدانید چه شیرین است وقتی آدم میتواند گذشت داشته باشد، فداکاری کند برای فکری، آرزویی، برای ایمان و عقیده، برای هرچه شایسته از دست دادن زندگی است.» (چمدان، ۱۵۷)

۶-۳- تعلیمات اجتماعی

۶-۳-۱- ازدواج

ازدواج، امری مقدّس و مورد سفارش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و دیگر بزرگان دینی و ائمه اطهار است. در نثر نویسندگان این دوره، درباره ازدواج جوانان، نکات اخلاقی و تعلیمی مفیدی بیان شده است.

برای انتخاب همسر نباید به ظواهر توجه داشت به خصوص اینکه یک زن در انتخاب همسر باید بیشتر مراقب باشد تا یک مرد: «زن نباید دنبال جمال مرد برود، زن نباید تنها مرد را برای مال او بخواهد. زنی که در اختیار کردن شوهر، تنها فریفته مال و جمال او بشود، بدبخت‌تر خواهد بود از مردی که دنبال مال و جمال زن رفته باشد. زن باید به مردانگی و غیرتمندی مرد بیشتر علاقه‌مند باشد تا به تمول و تشخص و یا به جاهت او که اینها شرط مرد و مردانگی نمیباشد و با این همه تنها یک صفت است که میتواند نگهدارنده اساس زناشویی باشد و آن، وفا است که اگر زن و شوهر دارای این صفت گشتند، بار سنگین زناشویی، سلامت به منزل میرسد، خانواده با سعادت تشکیل میشود و زادگان آن خانواده، ستارگانی هستند پروردگان ماه و خورشید و گرنه کار زناشویی همه وقت گرفتار بحران است.» (شهرناز، ۱۵۱)

برای یک زن، محکمترین سرپناه، سایهٔ همسر است؛ جامعه‌ای که در آن، افراد به امر ازدواج تن ندهند، آن جامعه رو به نابودی است. بنابراین تشویق افراد به امر ازدواج و مهیا کردن شرایط آن، بر عهدهٔ حاکمان آن جامعه است: «میدانی که بزرگترین پوشش یک زن که او را از گرما و سرمای محیط، حفظ میکند، شوهر است؛ زن و شوهر، در حکم آستر و رویهٔ یک لباس، هر دو لازم و ملزوم همدند.» (شوهر آهو خانم، ۱۶۱) بعد از اینکه زن و شوهر، وارد زندگی زناشویی شدند، وظیفهٔ مرد باید جهاد در راه خانواده باشد تا زندگی آبرومندی را رقم بزند: «مگر فلسفه زندگی، غیر از این چیست که انسان برای زن و بچهاش تلاش کند؟ در میان سر و همسر با آبرومندی روزگار بگذرانند. کم یا زیاد چیزی بخورد، چیزی بدهد و چیزی هم برای روز پیری و آیندهٔ خانوادهٔ خود بگذارد؟» (همان: ۶۷)

۶-۳-۲- جاه‌طلبی و نجابت

یکی از صفات رذیلهٔ اخلاقی که مورد نکوهش اسلام واقع شده است، صفت جاه‌طلبی است اما اگر این صفت، برای لذات و شهوات دنیوی و ارتکاب خلاف شرع نباشد، چه بسا مورد تشویق و مدح دین اسلام نیز قرار میگیرد. در قرآن کریم دربارهٔ افراد جاه‌طلب که دنبال لذات آنی هستند، چنین بیان شده است: «مَنْ كَانَ يُرِيدِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُنْجِسُونَ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ...» (سوره هود: آیه ۱۵ و ۱۶)؛ " کسانی که طالب تعیش مادی و زینت دنیوی هستند، ما مزد سعی آنها را در همین دنیا کاملاً میدهیم و هیچ از اجر عملشان در دنیا کم نخواهد شد. ولی هم اینان هستند که دیگر در آخرت نصیبی جز آتش دوزخ ندارند."

« جاه و مقام، دوست‌داشتنی است اما نجابت و بلندی طبع، از اینها همه خوبتر و قشنگتر و بالاتر است. نجیب یعنی کسی که به زیبایی خو گرفته، هرگز و به هیچ دلیل ناله و شکایت نمیکند، مثل کوه، سنگین، از باران بلا، شسته‌تر و پاکتر میشود و برای خود، تشخص و بزرگی قائل است و میداند که شکایت و افغان، از بزرگی میکاهد.» (اندیشه، ۱۱۳)

محمد مسعود نیز، نجابت و فقرِ فخرمانند را بر غنای فنا اساس، ترجیح میدهد و بر این باور است که: «رنج و لذت شاه و گدا، فقیر و غنی، خرد و بزرگ، همگی در باطن، با یک کیفیت است ولی در ظاهر، علل آن، از زمین تا آسمان فرق و تفاوت دارد. برای ایجاد مسرت در روح پادشاهی که شهوت جهانگشایی دارد، فتح کشوری لازم است. در صورتی که همان مسرت و لذت با به‌دست آمدن یک خوراک گرم و لذیذ در روح گدای گرسنه به

خوبی ایجاد میگردد. برای خشنودی دختر پادشاه، به دست آوردن بهترین جواهر دنیا لازم است در صورتی که دختر گدا با به دست آوردن یک پیراهن، همان خشنودی و همان لذت را درک مینماید. چه بسا، شاه، بدبخت تر از گدا و دختر او بینواتر از دختر رعیت است.» (بهار عمر، ۵۱)

۶-۳-۳- همنشین درست

داشتن رفیق و همنشین خوب، باعث میشود که فرد نیز رنگ اخلاقی وی را بگیرد؛ بنابراین انتخاب دوست خوب، تأثیر بسزایی در رفتار و کردار شخص ایجاد میکند: «از هرچه بگذری، بهتر سخن دانا و صحبت یار موافق است؛ صحبت دانا، روح پرور روان افزا و کلید گنج سعادت است.» (شهرناز، ۵۹-۵۸)

« رفیق دغل، پناهگاهی را میماند که ترک خورده و شکسته، عیش و آسایش در آن میسر نیست. بیابان خالی، از خانه خراب، امن تر است. باید از یار نادرست، گریخت؛ به شرط آن که پای گریز باشد.» (اندیشه، ۶۱)

۶-۳-۴- نگهداری زبان از خطا

امام علی (علیه السلام) در حکمت ۳۹۲ نهج البلاغه چنین میفرماید: «تَكَلَّمُوا تُعْرِفُوا، فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ؛ سخن بگویند تا شناخته شوید زیرا انسان در زیر زبان خود پنهان است.»

جامعه عصر امروز نیز گرفتار پدیده شومی به نام بی ادبی و سوء گفتار شده است که اکثر روابط اجتماعی و انسانی را مختل کرده است: «یقین داشته باشید که سردیها، بی اعتنائیها و چه بسا دشمنیها، نتیجه سوء گفتار و بی ادبیهاست نه مخالفت منافع. گفتار ناهنجار، مثل بوی گندیده، مردم را بیزار و فراری میسازد. زبان نادان، شبیه کاردی است که در دست طفلی باشد؛ بی جهت به در و دیوار و هرچه هست، میکشد و زخمی میکند. بسا مردم پاکدل که بی سبب از نادانی، دلها را مجروح میکنند و از خود میرنجانند.» (اندیشه، ۳۹) یا در جای دیگر بیان شده است: «اول شرط کامیابی در آمیزش، نگاهداری زبان است. اگر میخواهید عزیز و موقر و محترم باشید، در هیچ موقع و با هیچ کس و به هیچ دلیل یک قدم از راه ادب و مهربانی بیرون نروید. ادب، مرکب راهواری است که شما را در پستی و بلندیهای زندگی، آسان به منزل میرساند. شخص بی ادب، در این راه سخت، پیاده می رود. چه فضیلتها و تواناییها که از بی ادبی، پنهان و بی نتیجه مانده، چه دوستیها که برهم خورده، چه خانهها که از بی نزاکتی خراب شده.» (همان: ۳۹)

۶-۳-۵- اتحاد

«یگانگی، یعنی دست خدا یعنی قدرت و موقفیت و بدبخت آن قوم و گروهی که مانند عاد و ثمود در میان خود چنددستگی و ناسازگاری داشته باشند.» (شهر آشور، ۲۲)

۷- برجسته‌ترین مضامین اخلاقی و تعلیمی در نثر ادبی دوره پهلوی دوم

۱-۷- تعلیمات دینی

۱-۱-۷- ایمان

ایمان، هستهٔ یک دین است؛ متأسفانه، در جوامع امروزه، ایدئولوژی، در برابر ایمان قرار دارد و می‌خواهد هر چیزی را به نحوی به دین مربوط کند که این امر با روح ایمان، ناسازگار است. اگر تمام مؤمنان به ایمان درست دست یافتند، هویت اجتماعی ایمان نیز شکل می‌گیرد در حالی که هدایت ایمان برای رسیدن به اهداف اجتماعی و سیاسی، تبه‌کنندهٔ ایمان است. انسان باید با انتخابی آزاداندیشانه و ارتباط شخصی نه شیء‌گونه با خدا به ایمان دست یابد. آزادی بر مبنای اسلام یعنی رهایی از هر گونه اسارت درونی و بیرونی و مبارزه با هرگونه طاغوت درونی و بیرونی که منجر به عبودیت و خودیابی و درک حقیقت شود. هر یک از آزادی و ایمان باید مکمل هم باشند و در رفع موانع یکدیگر مؤثر باشند و در جهت رشد و شکوفایی یکدیگر نقش بسزایی داشته باشند نه اینکه این آزادی، فرد را از ایمان واقعی دور کند:

«بعضی خودشان را در قید ایمان، آزاد می‌یابند و بعضی آزادی خودشان را در بی‌ایمانی می‌بینند. یکی را می‌بینی که زندگانی را باور دارد. یکی می‌بینی که از باور زندگانی، فرسنگ فرسنگ فرار میکند. نیمه‌راهیها، همان فراریها هستند. ایمان! ایمان! من که خودم را گنج می‌بینم من که میدانم نمیدانم! قلبت میداند. کسی که در این زندگانی، قدم به غیر از روال روزانهٔ زندگی بر میدارد، نمیتواند به چیزی ایمان داشته باشد.» (کلیدر، ج ۸، ۱۹۶۷)

۷-۱-۲- مرگ اندیشی

اندیشیدن به مرگ، سرلوحهٔ بینش فکری نویسندگان اخلاق‌گرای دورهٔ پهلوی است: «غافل از اینکه او هم - مرگ هم با تو از مادر زاییده است. پا به پای تو. قدم به قدم. شاید او - مرگ - از مادری دیگر، از مادر خود، زاییده باشد! اما با هر نفس با هر گام با هر دم و آن، تو به آن نزدیک میشوی و او به تو. رو به تو می‌آید. مثل چیزی که تو رو به آینه میروی، چیزی هم شبیه تو، همتو، رو به تو می‌آید، دیر یا زود به هم میرسید. تو و مرگ.

من و مرگ. او و مرگ. نه! اصلاً مرگ از روبه رو نمی‌آید مرگ پا به پا می‌آید. مرگ با تو میزاید. همزاد تو از تو میزاید از تو میروید. مرگ، تویی، همان دم که زندگی تویی. همین که پای به زندگی گذاشتی، گام در آستانه مرگ هم گذاشته‌ای. این دو را نمیتوانی از هم جدا کنی. با همنده؛ اصلاً یکی هستند. مرگ و تو. اگر بخواهی از مرگ بگریزی، به زندگانی باید پا نگذاری. کاش میشد مرگ را زیر پاهایت له کنی نابود کنی اما مگر میتوانی سایهات را زیر پاهایت له کنی؟» (همان، ج ۳، ۶۵۰-۶۴۹)

تجدد امثال یعنی نو شدن مثلها است و این بدین معناست که اگر مرگ، کسی را دریابد، در عوضش تولدی دیگر شکل میگیرد. «مرگ، شتری است که در خانه همه میخسبد. گاه و بی‌گاه قرعه فال به نام یکی در می‌آید اما خوب این هم هست که عمر یک نفر تمام میشود لکن عمر دنیا تمام نمیشود. یکی میرود دوتای دیگر، صدتا و هزارتای دیگر به دنیا میمانند. دیگران و این دیگران تا نوبتشان برسد، باید زندگانی کنند و زندگانی را بچرخانند. تو هم یکی از همان دیگران هستی نباید بگذاری چرخ زندگانی‌تان بلنگد.» (همان: ۶۹۰)

هیچ کس نمیتواند ادعا کند که مرگ به سراغش نمی‌آید؛ هر کسی روزی تن به تسلیم شدن در برابر مرگ میدهد و همیشه انتظارش را میکشد. شاید از آن غافل شود ولی به هر حال میداند که روزی از این دنیا کوچ میکند:

«البته از نظر کلنل کاملاً طبیعی بود که هیچ کسی انتظار مرگ خودش را ندارد. با فراموش کردن این نکته که مرگ، یک فرمان است، شخص میتواند بار جهان را بر دوشش بکشد و اندکی زندگی کند. او در همان زمان به این فکر افتاد که هر کسی باید در ذهن خودش انتظار مرگ را داشته باشد بی‌آنکه با آن روبه‌رو شود کلنل چنین اندیشید که البته همه انتظار مرگ را دارند بدون اینکه به آن اعتراف کنند. مرگ، مانند شتری است که در خانه همه میخوابد و برای هرکسی اتفاق خواهد افتاد» (زوال کلنل، ۴۱)

درک مرگ شاید در آستانه وقوع آن، سخت باشد ولی فردی که به مرکز مرگ میرسد و جانش از بدن جدا شده است، احساس سبکی و راحتی میکند و اگر بخواهد به بدنش برگردد، میگوید که کاش دیگر برنگردم.

«اما مرگ، هنگامی که به تو نزدیک میشود، تن بر تن تو مماس میکند احساسش نمیکنی و آن لحظه‌ای است که خنثایی دست میدهد. مرز دفع دو نیرو. حس رخوتی که از حد تلاش ناشی میشود. آستانه مرگ است آنچه هولناک مینماید؛ نه مرکز مرگ.» (جای خالی سلوچ، ۳۱۳)

۷-۱-۳- صبر

تنها صبر است که باعث دوام انسان در برابر مصائب روزگار است: «تنها صبوری یا بی-قیدی میتواند بر شب روزهای بی‌معنی، بر کسالت‌های مکرر چیره شود.» (کلیدر، ج ۴، ۱۰۵۵)

۷-۲- تعلیمات انسانی

۷-۲-۱- بزرگی و بزرگواری

انسان و انسانیت، دو چیز جدا از هم هستند و این خاص آدمیزاد است که میتواند صفت وی را از خودش تفکیک کرد. زیرا انسانهایی یافت میشوند که صفت انسانیت را ندارد ولی انسان هستند. تمام انسانها از لحاظ فیزیکی و ظاهری یکسان هستند اما آنچه ظواهر یکسان را در بین انسانها متمایز میسازد، امور اکتسابی است که انسان سعی در اکتساب آنها دارد و آنها را در وجودش پرورش میدهد مانند مسائل روحی و روانی. انسانیت انسان، به بُعد روحانی وی تعلق دارد که بتواند حقیقت را بشناسد و به درک درستی از معرفت برسد. بنابراین فقط پرداختن به ظاهر، فرد را به سوی انسانیت سوق نمیدهد:

«لباس خوب و بد در انسان تغییری نمیده؛ این خود شما بچه‌ها هستید که باید خوب باشید، انسان باشین و کارهای خوب بکنین.» (آبشوران، ۸۹)

برای رسیدن به مرحله‌ی والای انسانیت، باید بسی مراحل سخت را پشت سر گذاشت و از بسی وابستگیهای پوچ رها شد؛ مراحلی که اگر تکرار شوند، مانند نفس کشیدن، عادی میشوند:

«خیلی شرط و شروط دارد تا کسی بشود انسان تا کسی مرحله حیوانی پشت سر بگذارد و بشود انسان. یک شرطش شاید یکی از مهمترین شرطهایش، این است که به آن حدی از معرفت برسد که بتواند خوبی را از بدی، راستی را از کجی، نظافت را از کثافت، سلامت را از بیماری، والایی را از پستی، کمال را از نقصان و زیبایی را از زشتی تمیز دهد و صاحب اراده‌ای بشود که بخواهد و بتواند بدی را به خوبی، کجی را به راستی کثافت را به نظافت بیماری را به سلامت، پستی را به والایی، نقصان را به کمال و زشتی را به زیبایی تبدیل کند.» (دهکده من، نورآباد، ۱۷۹)

انسانیت، به خُلق و خوی انسانیت است و آن خُلق و خویی معیار انسانیت است که در محبت و انسان‌دوستی فرد تجلی کند: «بزرگی و بزرگواری در کینه ورزیدن، در انتقام

جستن نیست؛ چون بد کردن، از خوی مردمی ماست؛ در پی این سرشت خویش رفتن، دلاوری و بزرگی نیست. بزرگی آن است که بتوانیم از خوی بگذریم؛ بزرگواری آن است که از نهاد جانوری خود روی بگردانیم و بد را نادیده و ناشنیده بینگاریم.» (همان: ۷۶)

۷-۲-۲- عشق و محبت

«دوست داشتن، دل آدم را روشن میکند اما کینه و نفرت، دل آدم را سیاه میکند. اگر از حالا دلت به محبت انس گرفت، بزرگ هم که شدی، آماده دوست داشتن چیزهای خوب و زیبایی این دنیا هستی. دل آدم عین یک باغچه پر از غنچه است؛ اگر با محبت، غنچه‌ها را آب دادی، باز میشوند. اگر نفرت ورزیدی، غنچه‌ها پلاسیده میشوند. آدم باید بداند که نفرت و کینه برای خوبی و زیبایی نیست برای زشتی و بی‌شرفی و بی‌انصافی است. این جور نفرت، علامت عشق به شرف و حق است.» (سووشون، ۲۹)

۷-۲-۳- عزت نفس

عزت نفس یعنی اینکه فرد نگذارد حقش را پایمال کنند و برای زندگی کردن، دست به دامان هر نالایقی نشود: «اینکه آدم نوکر غیر نباشد، اینکه آدم نان بازوی خودش را بخورد و پیش هر ناکسی آبرویش را نریزد بالاخره اینکه دیگری ثمره عرق جبین آدم را به غارت نبرد.» (کلیدر، ج ۶، ۱۵۶۷-۱۵۶۸)

۷-۳- تعلیمات اجتماعی

۷-۳-۱- خوشی زودگذر

تمام خوشیهای دنیوی، زودگذر هستند و نباید به آنها دل بست: «بهترین لذات آن است که نتیجه بد نداشته باشد، خوشی و سرور آن، پردوام باشد، زود از بین نرود و عقل سلیم آن را تصدیق کند و به علاوه ضرری به خود و به دیگران وارد نیاورد.» (آتش خاموش، ۶۱)

۷-۳-۲- شرف و آبرو

از نظر قرآن کریم، انسان، کرامت و شرافت ذاتی دارد و تمایل به آبروداری دارد که باعث میشود که در برابر هرچه آبرو و احترام او را تهدید کند، واکنش نشان دهد: «تو زندگی هیچ چیز نیست که به قد شرف و حیثیت آدم برابر باشه: حتی چون آدم. حتی زن و بچه آدم. درسه که چشمشون به دس ماس و ما باید به فکرشون باشیم و زیر پر و بال خودمون بزرگشون کنیم اما نه با بی‌آبرویی.» (تنگسیر، ۵۵)

۷-۳-۳- وطن‌دوستی

تقویت حس وطن‌دوستی در بین افراد، یکی از راه‌های پیروزی یک ملت است. «اگر تمام ملت ایران از بین برود، صدمه‌بار بهتر است از اینکه پای بیگانه، یک وجب از خاک این کشور تاریخی و پر افتخار را آلوده سازد.» (تلخ و شیرین، ۲۱۴-۲۱۳)

«مدارس ابتدایی باید وطن‌پرستی را به آنها یاد بدهد به طوری که فداکاری در راه وطن را با سرور و گشاده‌رویی استقبال نمایند. سوابق مجد و افتخارات تاریخی ملت خود را بدانند و آنقدر غرور ملی داشته باشند که تعدی اجنبی را به وطن خود منافی شئون ملی خود دانسته و از آن متغیر و متهیج بشوند.» (سایه، ۲۸۸-۲۸۷)

۸- نتیجه‌گیری

از بررسی آثار نویسندگان مورد پژوهش میتوان چنین دریافت که هر یک از نویسندگان با بهره‌گیری از زبان ساده و روشن کوشیده‌اند که توجه مخاطب را به کسب فضایل اخلاقی و دوری از رذایل اخلاقی جلب کنند. بررسی این آثار نشان میدهد که بسامد عباراتی که نویسندگان، مخاطب را به انجام فضایل اخلاقی ترغیب میکند، بسیار چشمگیرتر از عباراتی است که در آن مخاطب را به دوری از رذایل اخلاقی دعوت میکند. آموزه‌های مذهبی و عرفانی نیز در ضمن مضامین اخلاقی و تعلیمی، کلام نویسندگان را برای مخاطب، مستندتر و نافذتر میکند. هر یک از نویسندگان با ایده مخصوص به خود، به طرح چنین مضامینی اقدام کرده‌اند. اندیشه‌های تعلیمی و اخلاقی اغلب این نویسندگان، برخاسته از اوضاع فرهنگی، اجتماعی و سیاسی زمان نویسندگان است که طرح چنین مباحثی را اوضاع زمانه ایجاب میکند به طوری که نویسندگان، نوعی خلا اخلاقی و اجتماعی را در مخاطب حس میکنند و خواهان تزریق فضایل اخلاقی در کالبد بینش وی هستند. برخی نیز جدای از اوضاع زمانه خود، بر اوضاع فکری خود متکی هستند و دنبال مدینه فاضله هستند که بتوانند با ترویج مضامین اخلاقی، دنیای آرمانی خود را مجسم کنند. برخی نیز بینششان دو سویه است یعنی هم جامعه ایجاب میکند و هم در کل چنین بینشی دارند که دست به رواج آموزه‌های اخلاقی بزنند. بی‌شک در دوره پهلوی اول، اغلب، شرایط جامعه ایجاب میکند که نویسندگان روی به رواج اخلاقیات در نثر خود آورند که مهمترین این مضامین عبارتند از: عشق و محبت، توجه به پرورش روح، پاکدامنی و عفاف، جاه‌طلبی و نجابت، خوشبختی، نگهداری زبان از خطا، مبارزه با نفس اماره، مرگ اندیشی و غیره که همگی با زبانی ساده و روشن بیان شده‌اند و در دوره پهلوی دوم، اغلب نویسندگان

دنبال آرمان شهر هستند و خواهان ساختن دنیای آرمانی خود هستند که در قالب آرزوهای نویسندگان برای هدایت نسل بعد در جامعه شکل میگیرد. مهم‌ترین این مضامین نیز عبارتند از: مرگ اندیشی، ایمان، روح انسان، شرف و آبرو، عشق و محبت، خوشی زودگذر، بزرگی و بزرگواری، عزت نفس. پس از دسته‌بندی این مضامین در قالب تعلیمات انسانی، دینی - مذهبی و اجتماعی، به این نتیجه رسیدیم که در نثر دوره پهلوی اول و دوم، بیشترین تأکید نویسندگان متعهد، بر تعلیمات دینی است ولی در دیگر تعلیمات، این بسامد، متفاوت است؛ با این توضیح که نویسندگان دوره پهلوی اول، بعد از تعلیمات دینی، تعلیمات اجتماعی را مدنظر قرار داده‌اند و بعد از آن، تعلیمات انسانی در حالی که نویسندگان دوره پهلوی دوم، بعد از تعلیمات دینی، تعلیمات انسانی و در نهایت اجتماعی را در نثر خود متجلی کرده‌اند.

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن کریم، (۱۳۸۷)، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، تهران: پیام.
- ۲- نهج البلاغه، (۱۳۷۹)، ترجمه علی دشتی، قم: مشهور.
- ۳- آبشوران، درویشیان، علی اشرف، (۱۳۵۸)، تهران: انتشارات یارمحمد.
- ۴- آتش خاموش، دانشور، سیمین، (۱۳۲۷)، تهران: چاپخانه علی اکبر علمی.
- ۵- آیین، حجازی، محمد، (۱۳۲۱)، تهران: چاپخانه فردوسی.
- ۷- اشرف مخلوقات، مسعود، محمد، (۱۳۵۸)، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- ۹- اندیشه، حجازی، محمد، (۱۳۴۹)، تهران: ابن سینا.
- ۱۰- این سوی تلهای شن، میرصادقی، جمال، (۱۳۳۵)، تهران: انتشارات چاپخش.
- ۱۱- بافته‌های رنج، افغانی، علی محمد، (۱۳۶۷)، تهران: انتشارات نگاه.
- ۱۲- بوف کور، هدایت، صادق، (۱۳۸۳)، اصفهان: انتشارات صادق هدایت.
- ۱۳- بهار عمر، مسعود، محمد، (بی تا)، تهران: انتشارات کتب ایران (علمی).
- ۱۶- تلخ و شیرین، جمال زاده، محمدعلی، (۱۳۷۹)، تهران: سخن.
- ۱۷- تنگسیر، چوبک، صادق، (۱۳۸۱)، تهران: نگاه.
- ۱۸- جای خالی سلوچ، دولت آبادی، محمود، (۱۳۶۱)، تهران: نشر نو.
- ۱۹- جستارهایی در ادبیات تعلیمی، مشرف، مریم، (۱۳۸۹)، تهران: سخن.
- ۲۰- چمدان، بزرگ علوی، سید مجتبی، (۱۳۷۷)، تهران: نگاه.

- ۲۱- دهکده من، نورآباد، ایرانی، ناصر، (۱۳۶۷)، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۲۲- در تلاش معاش، مسعود، محمد، (۱۳۵۶)، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- ۲۳- زوال کلنل، دولت‌آبادی، محمود، (۱۳۹۲)، تهران: گردون.
- ۲۴- زنده به گور، هدایت، صادق، (۱۳۴۲)، تهران: امیرکبیر.
- ۲۵- سایه دشتی، علی، (۱۳۸۳)، تهران: اساطیر.
- ۲۶- سایه روشن، هدایت، صادق، (۱۳۳۱)، تهران: چاپ سینا.
- ۲۷- سووشون، دانشور، سیمین، (۱۳۴۹)، تهران: خوارزمی.
- ۲۸- سه قطره خون، هدایت، صادق، (۱۳۳۳)، تهران: بی‌نا.
- ۲۹- شعر و هنر (مجموعه مقالات)، ناتل خانلری، پرویز، (۱۳۴۵)، تهران: سخن.
- ۳۰- شوهر آهو خانم، افغانی، علی‌محمد، (۱۳۸۱)، چاپ سیزدهم، تهران: جاویدان.
- ۳۱- شهرناز، دولت‌آبادی، یحیی، (۱۳۰۵)، تهران: مطبوعه مجلس.
- ۳۲- صد سال داستان‌نویسی در ایران، عابدینی، حسن، (۱۳۶۶)، ج ۱، تهران: تندر.
- ۳۳- فرهنگنامه ادب فارسی، انوشه، حسن، (۱۳۸۱)، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۳۴- کلیدر، دولت‌آبادی، محمود، (۱۳۷۴)، جلد ۳، ۴، ۶، ۸، تهران: فرهنگ معاصر.
- ۳۵- مثنوی معنوی، مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، (۱۳۹۰)، به تصحیح نیکلسون، تهران: هرمس.
- ۳۶- نسیم، حجازی، محمد، (۱۳۴۶)، تهران: ابن سینا.

Study of Ethical and Educational Content in Pahlavi Literary Prose

**Abolghasem Behzadi¹, Enayatollah Sharifpour²,
Mohammad Sadegh Basiri³**

Abstract

Persian prose has long been a suitable platform for the promotion of educational and moral teachings in society and has always been able to inspire valuable points to the audience, as well as to steady steps to strengthen the desirable traits and attempt to remove and denigrate the unpleasant traits in the audience. The attitude of each writer about these themes has a prominent role in the quality of expression and the transmission of this content to the audience. Since there has not been direct research on the moral and educational content of Pahlavi's literary prose, in this study, based on the library and documentation method, the ethical and educational content of some Pahlavi literary works in the framework of analysis and Classification is checked. A part of the educational and ethical thoughts of these writers originates from the social, cultural, and political conditions, and partly due to the ideal world, shaped by the writers' aspirations to lead the next generation in society. The main question of this research is, what is the frequency of moral and educational content in Pahlavi's literary prose and what are the main emphases of these writers on teaching? The findings show that in the first and second episodes of prophylaxis, the most emphasis of committed writers is on religious teachings, but in other teachings, this frequency is different. With the explanation that the writers of the first Pahlavi era, after religious instruction, considered social education, and then, human training, while the writers of the second Pahlavi period, after religious education and trained human ultimately emphasized on social education in their prose.

Keywords: Educational literature, Persian prose, moral and educational themes, Pahlavi period.

¹ - PhD student of Persian Language and Literature, University of Shahid Bahonar, Kerman, Iran(a.behzadi@yahoo.com)

² - Department of Persian Language and Literature, University of Shahid Bahonar, Kerman, Iran(E.sharifpour@mail.uk.ac.ir)

³ - Department of Persian Language and Literature, University of Shahid Bahonar, Kerman, Iran(basiri@mail.uk.ac.ir)